



ووشو خیلی خوب برای مردم جانیفتاده است

رشته اصلی او ووشو در سبک بی شائولین است. زیر نظر استاد محمودی کار کرده و می گوید خیلی حمایتش کرده است. او از رشته ورزشی حال حاضرش این گونه صحبت می کند: اکثر کسانی که در ابتدا برای یادگیری وارد سالن می شوند دوست دارند دفاع شخصی کار کنند یا مثلاً رشته هایی مثل کونگ فو یا تکواندو که بیشتر شناخته شده است. اما بعد که بچه های ووشوکار را می بینند یا با توضیح هایی که ما می دهیم، متوجه می شوند که ووشو خیلی به آن چیزی که می خواهند شبیه است. حتی به لباس های این رشته هم علاقه مند می شوند. آخر لباس های ووشو خیلی متنوع و خوش طرح و رنگ هستند. حتی خانواده ها هم خیلی اطلاع ندارند. خیلی از آن ها در طی مراسمی که مثلاً در المپیاد های درون مدرسه ای می رویم حرکات بچه ها را می بینند و علاقه مند می شوند و بعد هم از ما می خواهند که با بچه هایشان ووشو کار کنیم.



یک پسر قهرمان

صحبت به اینجا که می رسد پرده ورودی سالن کنار می رود. یک پسر ۹ ساله وارد می شود. احترام می گذارد و بعد می دود سمت ما. ابوالفضل پسر سکینه بابکی

است. مادرش می خندد و می گوید: «پسر من همین جابزرگ شده و رشد کرده و از همان ابتدا با این محیط ورزشی خو گرفته است.» راست هم می گوید. ابوالفضل از راه رسیده و نرسیده لباس های ورزشی اش را می پوشد و روی تشک می رود و شروع می کند به حرکت زدن. حس گرفتنش عیان است. همان حسی که ورزشکارها را وادار می کند تا هر حرکتی که می زنند آوایی از دهانشان خارج شود. ابوالفضل کمر بند مشکی دارد به علاوه چند مقام قهرمانی. مادرش می گوید: «در مسابقات استانی رشته تالو دو طلا آورد. در مسابقات دیگری هم که به تهران اعزام شد توانست چهار طلا بگیرد.» ابوالفضل خیلی وقت ها هم کمک دست مادرش در سالن می شود و خلاصه اینکه خودش یکپا قهرمان و مربی است.



به همسر ممدیونم

خودش ورزشکار؛ همسرش هم ورزشکار. اصلاً ورزش بوده است که سبب آشنایی این دو را فراهم کرده است. او، مربی باشگاه بوده و به صورت شایقی کار می کرده و همسرش مسئول سالن بوده است. خودش تعریف می کند: «در ابتدا که تصمیم گرفتیم ورزش کنم هدفی به جز فعالیت کردن و گذران وقت با یک اسباب مورد علاقه ام که ورزش بود، نداشتم. اما هر چه بیشتر پیش رفتم، ورزشکار بودن برایم مهم تر شد و حضور در این وادی برایم رنگ و بوی جدی تری گرفت. به خاطر همین واقعا دوست نداشتم ازدواج کردن باعث شود تا از میدان مورد علاقه ام، خارج شوم.» مسئله ای که دقیقاً برای یکی دوفتر از هنر جوهای مستعد

و توانمندش پیش می آید! او می گوید: به خاطر همین همیشه آرزو داشتم با کسی ازدواج کنم که حمایت کند و مانع نشود. واقعا مدیون همسر هستم. او به من اعتماد کرد. کلی هزینه کرد. بزرگ ترین خوشبختی زندگی ام وجود او و حمایت هایش است.



کانون کلبه فکر

نکته متفاوتی که سکینه بابکی به عنوان مدیر سالن به همراه مربی های باشگاه مدنظر دارند، وجود یک بخش فرهنگی کنار بخش ورزشی است، که حاصل این طرز مدیریت، شده است کانون کلبه فکر. کانونی که حالا از طریق یک کانال تلگرام اطلاعات مفید ورزشی، روانی و اتفاقات باشگاه را به اطلاع علاقه مندانانش می رساند. خودش در این باره این گونه توضیح می دهد: خیلی ها فکر می کنند مربی گری یعنی همین که سر کلاس حاضر شوی و آموزش های حرکتی و فیزیکی را به بچه ها بدهی و تمام. اما واقعا این نیست. ما هم نتوانستیم با این دیدگاه جلو برویم. یادگیری و تسلط به یک سری مباحث علمی برای هر مربی و استاد ورزش ضروری است از مباحث فیزیولوژی و آناتومی گرفته تا کمک های اولیه. در نهایت فکر هایمان را روی هم ریختیم و این کانون را راه انداختیم. مجوزش را هم از فرمانداری گرفتیم. در این صورت خدایی ناخواسته اگر آسیبی به کسی وارد شود قبل از رساندن او به بیمارستان می توان اقدامات پیشگیرانه و اولیه را انجام داد، یا حتی خیلی از کسانی که با هدف یادگیری وارد گود ورزش می شوند و از قضا استایل های غیر استاندارد می دارند، می شود با آن ها

حرکات اصلاحی را کار کرد که مشکلاتشان برطرف شود. روشن ترین مصداق این بحث می شود یکی از مربی های خود سالن که سکینه بابکی در باره اش می گوید: پزشک به او گفته بود کلا ورزش را ببوسد بگذارد کنار. حتی به او گفته بود در صورت ادامه فعالیت ورزشی امکان قطع نخاع وجود دارد. فوق العاده هم مستعد و علاقه مند بود. دوست نداشتم ورزش کردن را کنار بگذارد. ورزش های سنگین را دیگر انجام نداد و منطبق با اصول علمی و ورزشی کار کرد. حالا خوشبختانه کمرش روز به روز بهتر شده است و هم اکنون دیگر مشکلی ندارد.



کودکی که از سر دل تنگی در دیوار سالن را می بوسید

و حالا حکایت هنر جوهایش است؛ هنر جوهایی که خیلی هایشان سن کمی دارند و به گفته خانم مربی سر و کله زدن با آن ها سخت است؛ آن هم با حجم انرژی و شور بالایی اقتضای این سن و سال. اما از آن طرف قضیه همین ها می شوند یک انگیزه برای بودن و در واقع بهتر بودن. بابکی می گوید: از مون بچه ها برای اعطای کمر بند هر سه ماه به سه ماه انجام می شود. همین امروز به آن ها اعلام کردم که این جلسه آخر کلاس است. موقع رفتن که شد، دیدم یکی از بچه ها که از قضا فوق العاده هم شر و شیطان است دارد دیوار سالن را می بوسد. وقتی علت کارش را از او پرسیدم گفت آخر دلم برای اینجا تنگ می شود. حالا شما بگویید؛ با وجود چنین بچه هایی می شود با انگیزه و عشق کار نکرد؟

ابتدا که تصمیم گرفتم ورزش کنم هدفی به جز فعالیت کردن و گذران وقت با یک اسباب مورد علاقه ام که ورزش بود، نداشتم. اما هر چه بیشتر پیش رفتم، ورزشکار بودن برایم مهم تر شد و حضور در این وادی برایم رنگ و بوی جدی تری گرفت

